

سکولاریزه شدن: دین و کثرت گرایی

حسین هوشمند

چشم‌انداز ایران در سال ۱۳۸۹، ۳۳ سخنرانی پروفسور یورگن هابرماس با عنوان «مذهب در عرصه عمومی» را منتشر کرد. در این راستا در شماره‌های بعدی نشریه برخی از صاحب‌نظران و فرهنگ‌شناسان درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. در این مقاله مقاله دکتر حسین هوشمند از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد. امید که از سوی خوانندگان نشریه در این زمینه تعامل صورت گرفته و برچهره‌دهانی با آن شود.

آموختند که چگونه در ذیل یک نظام سیاسی واحدی زندگی کنند. با گسترش نظام تعلیم و تربیت عمومی، علم از سیطره دین رهایی یافت و پس از آن بود که در جوامع جدید، شهروندان به‌طور فزاینده‌ای از دین تبری جستند.

نظریه سکولاریزه شدن مانند هر نظریه علمی متشکل از یک یا چند اصل بنیادی است؛ اصول اساسی‌ای را که این نظریه بر آن مترتب است عبارتند از: نخست، مؤلفه روایی یا مبتنی بر امر واقع - که می‌گوید واقعیات بی‌شماری از تضعیف التزام دینی خبر می‌دهد و از این رو، هر نظریه قابل دفاعی از سکولاریزه شدن باید حاکی از تضعیف یا افول دین طی قرون و اعصار باشد و دوم، که ناظر بر مؤلفه‌های تبیینی و توجیهی است - بیانگر آن است که یک نظریه در باب سکولاریزه شدن باید تبیین معقولی از ربط و نسبت آن واقعیات با تضعیف یا افول باورهای دینی در جوامع جدید عرضه کند. اصول دوگانه سکولاریسم یعنی مؤلفه مبتنی بر امر واقع (Factual) و مؤلفه تبیینی (Explanatory)، اکنون از سوی کثیری از نظریه‌پردازان در علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی عمیقاً مورد مناقشه قرار گرفته است. در نقد مؤلفه مبتنی بر امر واقع غالباً گفته می‌شود که جامعه امریکا که بدون شک از مدرن‌ترین جوامع در دنیای کنونی است، اکنون دینی‌تر (مسیحی‌تر) حتی نسبت به تاریخ گذشته‌اش است. علی‌رغم این که بحث درباره مؤلفه مبتنی بر امر واقع دارای اهمیت فراوانی است و عمدتاً از سوی پاره‌ای از متألهان و جامعه‌شناسان

متحول شدند؛ کارخانه‌های صنعتی پدید آمدند، نظام‌های سیاسی از تحمیل باورهای راست دینی (orthodoxy) بر شهروندان اجتناب ورزیدند، شهروندان پیرو و وفادار به سنت‌های دینی متفاوت

نظریه سکولاریزه شدن مانند هر نظریه علمی متشکل از یک یا چند اصل بنیادی است؛ اصول اساسی‌ای را که این نظریه بر آن مترتب است عبارتند از: نخست، مؤلفه روایی یا مبتنی بر امر واقع - که می‌گوید واقعیات بی‌شماری از تضعیف التزام دینی خبر می‌دهد و از این رو، هر نظریه قابل دفاعی از سکولاریزه شدن باید حاکی از تضعیف یا افول دین طی قرون و اعصار باشد و دوم، که ناظر بر مؤلفه‌های تبیینی و توجیهی است - بیانگر آن است که یک نظریه در باب سکولاریزه شدن باید تبیین معقولی از ربط و نسبت آن واقعیات با تضعیف یا افول باورهای دینی در جوامع جدید عرضه کند

در این مقاله، نویسنده با استناد به آراء دو تن از نظریه‌پردازان صاحب نام معاصر در جامعه‌شناسی دین می‌کوشد نشان دهد که شهروندان دینی در جوامع کثرت‌گرای مدرن می‌توانند در عرصه عمومی نقش فعالی را ایفا کنند، اما نه از طریق تلاش برای دست یازیدن و یا تسلط بر دولت، بلکه با حضور مؤثر در گفتمان‌های جامعه مدنی. بر خلاف نظریه رایج و مسلط سکولاریزه شدن، در اینجا استدلال می‌شود که دین می‌تواند کارکرد مشروع و فعالی در زندگی اجتماعی و فرهنگ سیاسی جوامع کثرت‌گرای مدرن ایفا کند مشروط به آن که در چارچوب گفتمان مدنی درباره معنا و ایده‌آل زندگی اجتماعی باقی بماند و ضمن پذیرش اصل آزادی دینی از تحمیل هنجارها و ایده‌آل‌هایش با سودجستن از ابزار و قدرت حکومتی اجتناب ورزد. در این یادداشت، بر آن نیستم تا ارزیابی جامعی از نظریه‌های متعدد و دامنه‌دار درباره سکولاریسم ارائه دهم؛ هدف من در اینجا معطوف به نقد و نظری جامعه‌شناختی درباره مدعیات اساسی سکولاریزه شدن است. نظریه سکولاریزه شدن (Secularization) یا عرفی شدن مدعی است که فرایند تجدید (Modernization) ضرورتاً به زوال (Decline) دین در ذهنیت افراد (قلمروی شخصی) و یا حوزه عمومی خواهد انجامید. این نظریه آمیخته از پاره‌ای از عناصر روایی است که می‌توان این‌گونه تقریر کرد: «زمانی دین در بین مردم حضور گسترده‌ای داشت و از لوازم لاینفک حیات اجتماعی بود. سپس رفته‌رفته جوامع

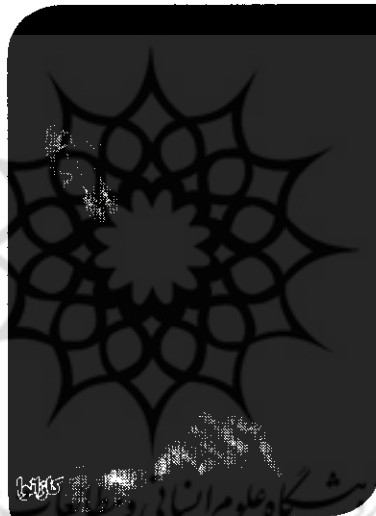
دین مورد توجه قرار گرفته، اما هدف من در اینجا معطوف به بررسی مؤلفه تبیینی است. به طور مشخص من به مهمترین جزء مؤلفه تبیینی که مدعی است بلورالیسم اخلاقی-فرهنگی نقش عظیمی در زوال یا افول باورهای دینی داشته است خواهم پرداخت.

مهمترین مؤلفه سکولاریزه شدن این باور فراگیر است که واقعیت کثرت گرایسی دینی-اخلاقی در جهان جدید، عقلانیت حقایق دینی را با چالش های جدی روبرو ساخته است. با ارزیابی و سنجش انتقادی مدعای یادشده می گویم تا تبیین دقیق تری از نسبت دین و کثرت گرایسی ارائه دهم. ممکن است این پرسش در ذهن خوانندگان خطور کند که چه نسبتی بین دین و سکولاریزه شدن از یک سو و دین و کثرت گرایسی از سوی دیگر وجود دارد؟ بحث درباره سکولاریزه شدن با تأمل درباره منزلت و نقش آموزه های دینی در جوامع کثرت گرایسی مدرن ربط وثیقی دارد. در واقع، مسئله اساسی سکولاریزه شدن این است که باورهای دینی چه نقشی را در مشارکت سیاسی شهروندان در جوامع دموکراتیک ایفا می کنند؟ این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است:

۱- نسبت کثرت گرایسی و سکولاریزه شدن

جان رالز در کتاب «لیبرالیسم سیاسی» خود، مهمترین مشخصه جوامع جدید را کثرت گرایسی می داند و می گوید تا نسبت لیبرالیسم و بلورالیسم را تبیین کند. مدعای رالز - که براهین محکم و قانع کننده ای برای آن ارائه می کند این است که واقعیت کثرت گرایسی معقول (the fact of reasonable pluralism)، یعنی کثرت نظام های فلسفی، اخلاقی و دینی، مهمترین منشأ ظهور لیبرالیسم است. پذیرش همگانی اصول مدارای دینی و فعالیت های عقل جمعی در بستر نهادهای آزاد دموکراتیک، به نوبه خود به بسط کثرت گرایسی انجامیده است. از نقطه نظر رالز، ارتباط تعیین کننده ای بین کثرت گرایسی و لیبرال دموکراسی وجود دارد. از سوی دیگر، پیتر برگر (Peter Berger) از نسبت وثیق بین کثرت گرایسی و سکولاریزه شدن سخن به میان آورده است. به گمان وی، کثرت گرایسی موجب شده تا رفته رفته باورها و حقایق دینی در جوامع لیبرال دموکراسی با چالش ها و مخاطرات روبرو شوند، بدانگونه که اکنون بقای دین در هاله ای از ابهام قرار گرفته است.

در سال های اخیر، پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزه شدن نشان داده اند که کثرت گرایسی می تواند به احیای دین - حتی شاخه های راست دینی و محافظه کار- بینجامد. این دسته از منتقدان، خصوصاً ادعای یاد شده - که ناظر بر تهدید به شمار آوردن دین علیه کثرت گرایسی و محدود شدن آن به قلمروی شخصی است - را به چالش فرامی خوانند



اما اگر نظریه سکولاریزه شدن مبنی بر این که ادامه حیات دین در جوامع کثرت گرایسی مدرن به مخاطره افتاده و دین از حوزه عمومی رانده شده و تنها به قلمروی شخصی و خصوصی افراد محدود شده است - را صادق یا پذیرفتنی بدانیم، در آن صورت صرف وقت و انرژی بسیار برای تبیین کارکرد باورهای دینی در حوزه عمومی یا عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی، بیهوده و نامعقول خواهد بود و توجه مناسبی برای آن نمی توان به دست داد.

۲- نسبت دین و کثرت گرایسی

فرض کنیم بر خلاف مدعای سکولاریسم، حقایق و باورهای دینی در جوامع لیبرال دموکراسی حضور نیرومند و باطراواتی دارند، به این ترتیب با این پرسش حیاتی روبرو می شویم که دین با

باورهای دینی، چه مسائل بنیادین و بالفعلی را در یک جامعه لیبرال دموکراسی بر خواهند انگیزد؟ در واقع، این مسئله که یک دین فعال در زمینه سیاست، مسائل و چالش های مهمی را در برابر نظام های لیبرال دموکراسی برمی انگیزد، همواره از مهمترین دغدغه های فیلسوفان و نظریه پردازان لیبرالیسم بوده است. اگر چه قریب به اتفاق آنان به منع مطلق باورهای دینی در حوزه سیاست حکم می کنند، اما پاره ای از آنها بر این باورند که شهروندان دینی با اتکاب به اعتقادات و ارزش های دینی شان می توانند در عرصه زندگی سیاسی مشارکت ورزند، مشروط به آنکه از مرزهای دلایل همگانی یا دلایل معطوف به خرد جمعی (Public Reasons) فراتر نروند.

با در نظر داشتن این پیش زمینه، به کنکاش درباره سکولاریزه شدن یا کارکرد باورهای دینی در یک جامعه کثرت گرایسی دموکراتیک ادامه می دهم؛ اغلب افرادی که در این باره اثری منتشر کرده اند بر این باورند که کثرت گرایسی تهدیدی جدی علیه دین به شمار می رود، از این رو دین هم به نوبه خود با کثرت گرایسی در ستیز می افتد، زیرا به گمان آنها، از آنجایی که کثرت گرایسی باورهای دینی را مورد تهدید و هجوم قرار می دهد، شهروندان دینی هم می گویند تا با این تهدید مقابله کنند. این تقابل، رفته رفته به نفی کثرت گرایسی و سرانجام اقدام برای محو آن می انجامد. بدیهی است که این حس تقابل بین شهروندان دینی و کثرت گرایسی، مشکل اساسی ای را در جوامع جدید بدید می آورد که نهایتاً به این تمایل دامن می زند که دین باید محدود و منحصراً به قلمروی شخصی افراد باشد.

اما مدعای این گروه از صاحب نظران که ارزش ها و باورهای دینی را تهدیدی علیه کثرت گرایسی می دانند، با چالش ها و تردیدهای جدی روبرو شده است. در سال های اخیر، پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزه شدن نشان داده اند که کثرت گرایسی می تواند به احیای دین - حتی شاخه های راست دینی و محافظه کار- بینجامد. این دسته از منتقدان، خصوصاً ادعای یاد شده - که ناظر بر تهدید به شمار آوردن دین علیه کثرت گرایسی و محدود شدن آن به قلمروی شخصی است - را به چالش فرامی خوانند. آنها نشان می دهند که کثرت گرایسی می تواند ثمرات و نتایج مثبت فراوانی برای دین و دینداران به بار آورد. مهمترین

دلیلی را که نظریه پردازان لیبرال بر پایه آن به اعمال محدودیت علیه فعالیت سیاسی شهروندان دینی حکم می کنند، اصل حفظ و تضمین آزادی های دینی است. لیبرال ها از مخاطرات احتمالی ناشی از فعالیت سیاسی گروه های دینی نمی هراسند، بلکه فعالیت سیاسی آنها را مخل اصل لیبرالی آزادی دینی تلقی می کنند. منتقدان نظریه سکولاریزاسیون نشان می دهند که برخلاف دیدگاه بدبینانه لیبرال ها، کثیری از قرائت های دینی رامی توان از مدافعان جدی آزادی به شمار آورد. از جامعه شناسان برجسته ای مانند Roger Finke, Rodney Stark, Christian Smith و Jose Casanova می توان نام برد که در تحقیقاتشان - که غالباً بر مطالعات نظری و میدانی وسیعی مبتنی است بر این نکته تأکید کرده اند که دین از حاکمیت سیاسی دین نهادینه شده (Establishment of Religion) آسیب می بیند، اما از کثرت گرایی و آزادی های دینی بهره می گیرد و فریه می شود. پیش فرض ها و استدلال آنها رامی توان به قرار زیر صورت بندی کرد: ۱. مشخصات بارز جوامع کثرت گرای دموکراتیک، تضمین و التزام به اصل آزادی دینی است. ۲. کثرت گرایی به احیای دین کمک می کند. ۳. بنا بر این شهروندان دینی می کوشند تا عمیقاً به اصل آزادی دینی ملتزم باشند. به بیان دیگر، شهروندان دینی در فعالیت های سیاسی شان خود را متعهد می دانند که از تحمیل باورهای دینی شان بر دیگران اجتناب ورزند.

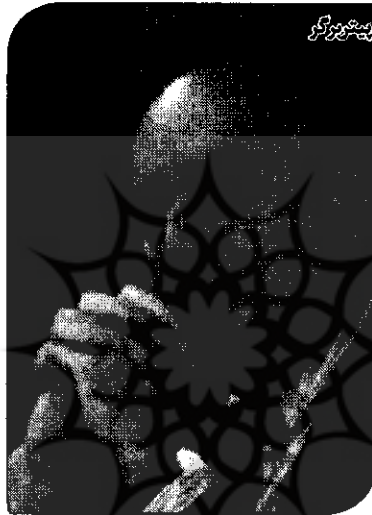
در ادامه یادداشت حاضر ضمن نقد نظریه سکولاریزه شدن پیتربرگر، به بررسی تفصیلی مفروضات یاد شده خواهم پرداخت.

سکولاریزاسیون و مسئله کثرت گرایی دینی

چنانکه پیشتر اشاره شد، مدافعان نظریه سکولاریزاسیون عموماً بر این باورند که کثرت گرایی تهدیدی علیه دین است. به بیان دیگر، آنها ادعا می کنند که پلورالیسم دینی - اخلاقی در جهان جدید، باورهای دینی را با بحران وثاقت مواجه ساخته و جایی برای دفاع عقلانی از آنها باقی نگذاشته است.

پیتربرگر می گوید هنگامی که یک دین به واسطه رویارویی با رقبای قدرتمند (که به نوبه خود معلول کثرت گرایی دینی اند)، نفوذ و سیطره اش در جامعه از دست می رود و رفته رفته

معتقدان به آن ریزش می کنند، با این وصف، دیگر معقول و ممکن نیست که آن دین را صادق و رقبایش را کاذب تلقی کنیم. برگر می نویسد: «در غیاب تأیید بین الاذهانی، شأن یقینی احکام و باورهای دینی درباره عالم واقع از کف می رود و در واقع، دین صرفاً به موضوعی مربوط به انتخاب شخصی تبدیل می گردد.» [در چنین وضعی ایمان، دیگر منشأ اجتماعی ندارد، بلکه محصول انتخاب فردی است. خواه انتخاب ایمان بر پایه شرط بندی پاسکال باشد و یا بر اساس «جشش ایمانی» که بر کگور، [در هر دو صورت] ایمان به یک امر استجابی (Religious Preference) فرو کاسته



پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزاسیون به جامعه امریکا به عنوان شاهد نقضی قدرتمند علیه این نظریه اشاره می کنند و می گویند که اگر صرف وجود سنت های اخلاقی و دینی متکثر باعث نقصان وثاقت باورهای دینی و یا به بحران عقلانیت می انجامد، در این صورت چرا در مدرن ترین و کثرت گراترین جامعه در این کره خاکی - یعنی امریکا - دین هنوز نقشی اساسی در حیات فردی و اجتماعی آدمیان ایفا می کند؟

می شود. به بیان دیگر، در شرایط کثرت گرایی دینی، ایمان به سختی و به ندرت قابل حصول است. (۱)

از این نقطه نظر، دین در جوامع کثرت گرای فرهنگی شانسی برای ادامه حیات ندارد. برگر تاریخ مغرب زمین را مؤید این امر می داند؛ سلطه کلیسای کاتولیک بر نهاد ها و زندگی دینی در نتیجه چالش های لوتر و کالون پایان یافت، و سیطره مطلق کالونیسیم در قرون میانه اروپا نیز اکنون جای خود را به موقیت برابر سنت های دینی و سکولار در دنیای مدرن داده است.

اما، آیا پلورالیسم فرهنگی به بحران در قبول باورهای دینی انجامیده است؟ و آیا اساساً پلورالیسم با عقلانیت باورهای دینی ناسازگار است؟ پیتربرگر ادعا می کند که در یک جامعه کثرت گرا، از آنجا که افسران ناگزیر به انتخاب باورهای دینی خود از بین سنت های دینی رقیب هستند، این امر ضرورتاً به بحران اعتبار (Crisis of Credibility) باورهای دینی می انجامد. این مدعا نیازمند شرح و تفصیل بیشتری است.

غالباً اظهار می شود که مهمترین معضل یا چالش معرفتی ای که سنت های دینی پس از مقوله شر با آن رویه رو شده اند، مسئله کثرت گرایی دینی است. وجود سنت های دینی متفاوت و قیاس ناپذیر، صدق دستگاه های دینی خاص را با مشکلات عمیقی رویه رو ساخته است. به بیان دیگر، با در نظر گرفتن گزینه های دینی متعدد و متعارض، تشخیص گزینه دینی صادق در بین گزینه های رقیب، اکنون به یک معضل معرفتی عام و بنیادی تبدیل شده است. این مسئله به قدری حاد است که علما و متکلمان سنت های دینی گوناگون در ارائه دلایل معرفتی معقول و معتبر به نفع یک دین خاص، ناکام مانده اند. نکته حائز اهمیت این است که واقعتاً کثرت گرایی اخلاقی - دینی صرفاً مسئله ای آکادمیک برای پاره ای از اصحاب فن نیست، بلکه این مسئله اثرات بنیان افکنی را در باورهای دینی انسان های عادی بر جای نهاده است. در واقع، کثرت گرایی اخلاقی - دینی، ساختار زندگی اجتماعی دینداران را عمیقاً متأثر ساخته است. در یک جامعه کثرت گرا، دینداران در زندگی روزمره خود عملاً ناگزیرند که اهمیت کثرت گرایی دینی را بپذیرند. آنان همواره با افزاینده رویه رو می شوند که متکر باورهای دینی یکدیگر هستند و در چنین فضای اجتماعی کثرت گرا،

آنها رفته رفته درمی یابند که باورهای دینی شان در معرض انتقادات اساسی قرار دارند. به این ترتیب، در یک جامعه کثرت گرا، ارتباطات اجتماعی که موجب آگاهی دینداران از چالش های جدی در برابر باورهای دینی شان می شود، در نهایت به بحران اعتبار یا بحران عقلانیت می انجامد. بدیهی است که در چنین شرایطی، کثیری از افراد از ایمانشان دست خواهند شست و تنها افرادی که قادر خواهند بود که بر بحران عقلانیت باورهای دینی غلبه کنند، از این رو، زوال یا نقصان باورهای دینی در بین شهروندان رفته رفته گسترش می یابد و آفتاب دین رو به افول می نهد. نتیجه ای که غالباً از مدعیات پیشین استنباط می شود این است که در پرتو کثرت گرایی فرهنگی، جوامع مدرن عمدتاً ماهیت سکولار دارند تا ماهیت دینی.

اما این مدعیات و استدلال ها و نتایج مترتب بر آنها، با انتقادهای جدی روبه رو شده است. پاره ای از منتقدان نظریه سکولاریزاسیون به جامعه امریکا به عنوان شاهد نقضی قدرتمند علیه این نظریه اشاره می کنند و می گویند که اگر صرف وجود سنت های اخلاقی و دینی متکثر باعث نقصان وثاقت باورهای دینی و یا به بحران عقلانیت می انجامد، در این صورت چرا در مدرن ترین و کثرت گرا ترین جامعه در این کره خاکی - یعنی امریکا - دین هنوز نقشی اساسی در حیات فردی و اجتماعی آدمیان ایفا می کند؟ (۲)

اما، آیا صرفاً ارائه یک شاهد نقض، یعنی دینداری اکثریت مردم در جامعه امریکا، می توان تئوری سکولاریزاسیون برگر را ابطال کرد؟ پیتربرگر در آثار اخیرش به خطای خود در نظریه سکولاریزه شدن اعتراف می کند و می افزاید که این شاهد نقض - جامعه امریکا به مثابه مدرن ترین و کثرت گرا ترین جامعه دیندار - دلیلی بسیار کویته علیه تئوری او است. وی می افزاید که این نکته بسیاری از داده های پیشین او را دال بر اینکه سکولاریزه شدن معلول تجدد است با ابطال روبه رو ساخته است. (۳) برگر سپس به بازسازی نظریه اش دست می زند و صورت تجدید نظر شده آن را چنین بیان می کند: "اگر چه ممکن است کثرت گرایی به زوال دین بینجامد، اما باعث دگرگونی اساسی در ماهیت دین می شود؛ در جهان جدید دین به قلمرو شخصی افراد منحصر خواهد شد."

می توان نظریه سکولاریزه شدن پیتربرگر را به قرار زیر تلخیص کرد:

دینداران در رویارویی با چالش هایی که دستگاه دینی شان - که هویت اخلاقی آنها در گرو آن است - را تهدید می کند، به آسانی به ابطال آن آموزه ها تن نمی دهند و بی درنگ از آنها دست بر نمی دارند، بلکه غالباً ترغیب می شوند تا به قرائت ها و تفسیر های تازه و بدیلی از آموزه ها و متون دینی روی آورند

بنابر نظر گرفتن ماهیت و ساختار جوامع کثرت گرای مدرن، شهروندان در چنین جوامعی برای نشان دادن صدق باورهای دینی خویش و یا کذب باورهای دینی دیگران، اکنون با دشواری های به مراتب بیشتر از گذشته روبه رو هستند؛ این امر فی نفسه نتایج زیر را در پی خواهد داشت:

در بسیاری از موارد، کثیری از شهروندان رفته رفته باورهای دینی شان را نامعقول و ناپذیرفتنی خواهند یافت، از این رو به کلی از آنها دست خواهند شست (نظریه زوال یا افول دین). برای مثال، غالباً از جوامع اروپایی - که با مراتب سکولاریزاسیون عمیقی توصیف می شوند - سخن می رود و یا این که در نزد بسیاری از شهروندان، باورهای دینی به مثابه امری استجابی تقلیل می یابد (نظریه شخصی شدن دین). جامعه امریکا به عنوان نمونه ای از این نوع ذکر می گردد.

در اینجا با استناد به آراء و نظریه های پاره ای از جامعه شناسان دین به داوری انتقادی مدعیات نظریه سکولاریزاسیون پیتربرگر می پردازیم؛ کریستین اسمیت (Christian Smith) در یک مطالعه تاریخی - جامعه شناسختی درباره افراد و گروه های وابسته به کلیسای انجیلی (Evangelical Christianity) امریکا به نتایجی کاملاً متضاد با نتایج برگر دست می یابد. (۴) اسمیت بر این باور است که کثرت گرایی می تواند به تداوم و تحکیم حیات دینی بینجامد. او نشان می دهد که در یک جامعه کثرت گرا، اغلب دینداران در رویارویی با چالش هایی که نظام اعتقادی

آنها را تهدید می کنند نه تنها از باورهایشان دست بر نمی دارند، بلکه می کوشند تا تفسیر تازه ای از دستگاه دینی خویش ارائه دهند.

اسمیت می گوید از آنجایی که هویت اخلاقی دینداران از دین نشأت می گیرد، تردید در باورهای دینی، هویت اخلاقی آنها را به مخاطره خواهد افکند. دورنمای از کشف دادن هویت اخلاقی که مبتنی بر باورهای دینی است، هزینه های سنگینی را (یعنی نابودی تمامیت هویت فردی) برای اشخاص در پی دارد، در چنین شرایطی افراد می کوشند تا از هویت اخلاقی شان در برابر چالش ها دفاع کنند. دینداران به منظور حفظ هویت اخلاقی نشأت گرفته از سنت های دینی شان در برابر تهدیدهای بی امان کثرت گرایی، می کوشند تا نشان دهند که گروه مرجع آنها به قدر کافی دربرگیرنده افرادی است که به باورهای دینی شان اعتقاد و التزام دارند.

بنابراین، از دیدگاه اسمیت، در یک جامعه کثرت گرا برای کثیری از دینداران ممکن و مطلوب است تا از شک و تردیدهای ویرانگر در باب وثاقت و اعتبار باورهای بنیادی دینی شان به طور آگاهانه اجتناب بورزند. بیان این نکته به این معنا نیست که دینداران می توانند علی الاصول، تمام چالش ها و قرائت را که هویت اخلاقی بدینی آنها را تهدید می کند، بی اهمیت تلقی کنند یا اساساً نادیده بگیرند. لب سخن این است که قرائن و چالش های موجود علیه بنیان های یک دستگاه دینی، عملاً و غالباً به ظهور انگیزه های نیر و مندی در جهت بازاندیشی درباره آن دستگاه دینی می انجامد. به بیان دیگر، دینداران در رویارویی با چالش هایی که دستگاه دینی شان - که هویت اخلاقی آنها در گرو آن است - را تهدید می کند، به آسانی به ابطال آن آموزه ها تن نمی دهند و بی درنگ از آنها دست بر نمی دارند، بلکه غالباً ترغیب می شوند تا به قرائت ها و تفسیر های تازه و بدیلی از آموزه ها و متون دینی روی آورند.

اسمیت از طرح این مدعا که کثرت گرایی لزوماً به بی اعتبار شدن دستگاه های دینی (یا تضعیف عقلانیت باورهای دینی) نمی انجامد و از این رو دینداران تهدیدی علیه کثرت گرایی نیستند، فراتر می رود و ادعا می کند که کثرت گرایی می تواند به تقویت و تحکیم سنت های دینی بینجامد. در سال های اخیر، منتقدان نظریه سکولاریزه شدن که به این نکته اذعان دارند که کثرت گرایی مشوق پویایی و پایداری سنت های معقول دینی است، رو

به فزونی گذاشته است. (۵)

استدلال اسمیت را می توان به قرار زیر بیان کرد: هنگامی که اعضای یک گروه اجتماعی در معرض چالش و یا خصومت گروه های اجتماعی دیگر قرار می گیرند، یعنی زمانی که مرزبندی آشکاری بین گروه های اجتماعی صورت می گیرد، آنها به منظور دفع دشمن مشترک به طور فزاینده ای خواهان همکاری با دیگر اعضای گروه می شوند. این امر، تعلق خاطر آنان به هویت جمعی شان را مستحکم تر می سازد، زیرا همواره تهدید و تخاصم، به تقویت همدردی و همبستگی گروه های اجتماعی کمک می کند. به بیان دیگر، از آنجایی که تعهد و همبستگی بین اعضای یک گروه اجتماعی از عوامل اصلی قدرت و توانمندی آن گروه است، تهدیدها و کشمکش ها غالباً به تقویت و تحکیم گروه های اجتماعی منجر می شود.

از این یافته جامعه شناختی که در زندگی گروه های اجتماعی، بین تهدیدهای بیرونی از یک سو و انسجام درونی از سوی دیگر ارتباط وجود دارد، در نقد نظریه سکولاریزه شدن پیتر برگر بهره برده شده است. منتقدان استدلال می کنند که کثرت گرایی زمینه و بستری را فراهم می آورد تا گروه های دینی در نتیجه روبه رو شدن با انواع تهدیدات و تعارضات گروه های اجتماعی دیگر، به انسجام و همبستگی برسند. واقعیت کثرت گرایی معقول با بر ملا ساختن تفاوت ها و پررنگ کردن وجوه تمایز و مرزبندی ها باعث تحکیم خودمختاری اجتماعات دینی - که متضمن هویت اخلاقی افراد است می شود.

بدین ترتیب، اسمیت با مطالعه درباره نقشی که عضویت در گروه های اجتماعی در تعیین هویت اخلاقی افراد ایفا می کند و آنچه را که وی «نظریه هویت خرده فرهنگی» می خواند، دو اصل زیر را استنتاج می کند:

اصل اول که متضمن بقای دین در جوامع کثرت گراست می گوید: «در یک جامعه مدرن و کثرت گرا، دین با حضور خود در خرده فرهنگ ها و با شکل دادن هویت جمعی گروه های اجتماعی - بر اساس جهت گیری اخلاقی ای که به اعضایش معنا و تعلق خاطر می بخشد - نقش خود را ایفا می کند.» (۶)

اصل دوم که ناظر بر انسجام گروه های دینی است از این قرار است: «در یک جامعه کثرت گرا،

تنها آن دسته از گروه های دینی از چشم انداز بهتری برای ادامه حیات برخوردارند که مرزبندی ها و وجوه تمایز شان را با دیگر گروه های اجتماعی نمایان کرده باشند. بنابراین اصل، گروه های دینی یاد شده در ویراوی با دیگر گروه های اجتماعی، از قدرت عمل بهتری برخوردارند و در بهره گیری از زمینه ها و ابزارهای فرهنگی در ساختن هویتی که از یک سو متمایز و از سوی دیگر عمیقاً آمیخته و فعال است، توانا تر عمل خواهند کرد. (۷) به بیان دیگر، در یک جامعه کثرت گرا، آن دسته از گروه های دینی که دورنمای روشنی برای بقا دارند آنها بی هستند که در ضمن متمایز بودن از گروه های اجتماعی دیگر، به طور جدی با محیط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شان درمی آمیزند.

بنابراین می توان گفت که در یک جامعه کثرت گرا، گروه های دینی ای که قادرند ترکیبی از آمیختگی و تمایز را پدید آورند، امکان بیشتری برای بقا و رشد دارند تا آن دسته از گروه های دینی ای که از نشان دادن وجوه تمایز خود و یا از تعامل سازنده با محیط اجتماعی شان ناتوانند.

با توجه به دو اصل یاد شده، اسمیت نشان می دهد که چگونه پاره ای از گروه های مسیحی در جامعه امریکا، رشد و گسترش می یابند و پاره ای دیگر رو به افول می نهند. برای مثال، او تبیین می کند که چرا گروه های وابسته به کلیسای انجیلی (یا مسیحیان انجیلی) در مقایسه با دیگر گروه های مسیحی یعنی بنیاد گراها و لیبرال ها از توانمندی بسیار بالاتری برخوردارند. برتری مسیحیان انجیلی در مقایسه با گروه های مسیحی لیبرال به این خاطر است که مسیحیان انجیلی در حفظ وجوه تمایز خود از ارزش های فرهنگی رایج و مسلط به مراتب جهاد بیشتری می ورزند. از سوی دیگر، انجیلی ها در مقایسه با بنیاد گراها از برتری آشکاری برخوردارند، زیرا بنیاد گراها بر خلاف

در یک جامعه کثرت گرا، آن دسته از گروه های دینی که دورنمای روشنی برای بقا دارند آنها بی هستند که در ضمن متمایز بودن از گروه های اجتماعی دیگر، به طور جدی با محیط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شان درمی آمیزند

مسیحیان انجیلی با محیط فرهنگی کثرت گرایی که در آن بسر می برند، فاصله می گیرند و قادر به بهره گیری از چنین محیط فرهنگی برای تحکیم همبستگی درون گروهی نیستند. اسمیت می گوید دلیل موقعیت فوق العاده برتر مسیحیان انجیلی در جامعه امریکا ناشی از توفیق آنها در ایجاد توازن بین تمایز و تعامل (یا سو دجستن از محیط فرهنگ کثرت گرا) است.

تئوری تفکیک نهاد دین از نهاد دولت

نتایج مطالعات جامعه شناختی اسمیت که محدود به جامعه انجیلی امریکا است با مطالعات نظریه پردازان دیگر مانند جزی کازانووا (Jose Casanova) که از محدوده میدانی خاص فراتر می رود همخوانی دارد. کازانووا سه مفهوم سکولاریزاسیون را از هم متمایز می سازد: اول، مفهوم تفکیک یا جدا انگاری (differentiation) که طبق آن، قلمروهای گوناگون زندگی اجتماعی همچون دین، دولت، اقتصاد و علم از نظر کارکرد جدا از یکدیگرند و هر یک از آنها مطابق مبانی و معیارهای خاص خود عمل می کنند. (۸)

مفهوم تفکیک یا جدا نگاری از یک روند تاریخی حکایت می کند که دولت رفته رفته از سیطره کلیسارهایی یافت و پس از آن بود که مشروعیت دولت مدرن دیگر از دین اخذ نمی شد، از این رو، دولت ها ناگزیر به اطاعت از نهادهای دینی نیستند. به اختصار می توان گفت که نظریه تفکیک بین دولت مدرن و دین، بر مبنای از رسمیت افتادن دین نهادینه شده و تحقق آزادی های دینی بنا شده است. کازانووا از دوین مفهوم سکولاریزه شدن با عنوان فرضیه «زوال یا انحطاط دین» (Decline of Religion) نام می برد که بر اساس آن تفکیک کارکردهای دولت، اقتصاد و علم از یک سو و کارکردهای دین از سوی دیگر رفته رفته به تمایز بنیادین بین دین و دولت انجامید و این امر به نوبه خود به تضعیف و در نهایت به افول دین در عرصه عمومی منجر شد.

مفهوم سوم یعنی تز «شخصی شدن دین یا محدود به قلمروی فردی بودن آن» (Privatization of religion) که مدعی است در جهان جدید به دلیل این که دولت مدرن مطابق با قوانین خاص خود عمل می کند، نقش دین به طور فزاینده ای در نهادهای اجتماعی و سیاسی کاهش می یابد و اگر اساساً دین بتواند نقشی ایفا کند صرفاً در قلمروی شخصی خواهد بود. کازانووا بر این

باورست که تنها با تمایز کردن فرضیه‌های سه‌گانه یادشده از یکدیگر است که ما قادر خواهیم بود تا به ارزیابی معقولی درباره تئوری سکولاریزاسیون دست یابیم.

نظریه تفکیک در واقع با این مسئله ربط وثیقی دارد که دین در جوامع لیبرال دموکراسی باید واجد چه نقش یا کار کردی باشد؟ کازاتو می‌گوید که در جوامع کثرت‌گرا، گروه‌ها و شهروندان دینی از سه طریق می‌توانند به نحو مشروعی به مشارکت سیاسی و اجتماعی بپردازند:

اول، با ورود به حوزه عمومی به منظور حفظ و دفاع بدون قید و شرط از آزادی‌های دینی. افراد و گروه‌های دینی در مشارکت سیاسی‌شان، نه تنها باید از آزادی‌های دینی دفاع کنند، بلکه باید در حمایت از تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی عموم شهروندان - فارغ از باورهای دینی آنها - اهتمام ورزند. برای نمونه کازاتو از نقش مؤثر کلیسای کاتولیک در گذار به دموکراسی در کشورهای اسپانیا، لهستان و برزیل نام می‌برد.

دوم، ورود به عرصه عمومی به منظور نقد و به چالش فراخواندن هنجارهای خودمختار (autonomous) سکولار. قوانین و هنجارهای مطلقاً خودآیین و خودبسنده سکولاریسم چنین وانمود می‌کنند که به خوبی سامان یافته‌اند و بی‌نیاز از هر گونه ملاحظاتی اخلاقی بیشتر و عمیق‌ترند. دینداران از راه نقد عقلانی و اخلاقی این قوانین و هنجارها می‌توانند به فریبی و غنی‌تر شدن آنها یاری رسانند. نامه‌ها و بیانیه‌های مشهور اسقف‌های کلیسای کاتولیک آمریکا در نقد استراتژی سلاح‌های اتمی و نیز درباره عدالت اقتصادی به عنوان نمونه‌ای از این نوع مشارکت یاد می‌شود.

سوم، گروه‌های دینی با ورود به عرصه عمومی می‌توانند از هنجارها و شکل‌های سنتی زندگی در مقابل آنچه را که "تاخت و تاز قضایی دولت" (Juridical penetration of State) در قلمروی

در یک جامعه کثرت‌گرا، گروه‌های دینی‌ای که قادرند ترکیبی از آمیختگی و تمایز را پدید آورند، امکان بیشتری برای بقا و رشد دارند تا آن دسته از گروه‌های دینی‌ای که از نشان دادن وجوه تمایز خود و یا از تعامل سازنده با محیط اجتماعی‌شان ناتوانند

دیندار حتی اگر با ادله دینی برای دفاع از مواضع سیاسی معقول‌شان همراه باشد، ناقض اصل آزادی‌های دینی - به مثابه بنیادی‌ترین اصول لیبرالیسم نیست. گفتیم که کثرت‌گرایی با ایجاد فضایی مناسب برای نقد آموزه‌های دینی و امکان ارائه صورت‌بندی معقول‌تری از آنها به پویایی و تحکیم سنت‌های دینی می‌انجامد. از این‌رو، منافع شهروندان دینی ایجاب می‌کند که فرهنگ سیاسی لیبرال دموکراسی - شامل کثرت‌گرایی و آزادی دینی - از سوی آنها مورد تأیید و تصدیق قرار گیرد.

بی‌نوشت:

1. P. Berger and H. Kellner, *The Homeless Mind: Modernization and Consciousness* (New York: Vintage Books, 1973), p. 81.

2. See Rodney Stark and Roger Finke, *Acts of Faith: Explaining the Human Side of Religion* (University of California Press, 2000), p. 222.

3. See P. Berger, "The Story of an Encounter," in *Unsecular America*, edited by Richard Neuhaus (Grant Rapids, 1986), pp. 8485-.

4. See Christian Smith, *American Evangelicalism: Embattled and Thriving* (University of Chicago Press, 1988).

5. Stark و Finke از منظر نظریه انتخاب عقلانی (rational choice theory) از چنین امکانی دفاع می‌کنند. رجوع شود به بی‌نوشت شماره ۲.

6. Smith, *American Evangelicalism*, p. 118.

7. Smith, *American Evangelicalism*, pp. 118119-.

8. Gose Casanova, *Public Religions in the Modern World* (University of Chicago Press, 1994), pp. 2025-.

9. See Casanova, *Public Religions in the Modern World*, pp 5758-.

خانواده خوانده می‌شود دفاع کنند. چالش‌ها و اعتراض‌های اخلاقی کاتولیک‌ها و گروه‌های موسوم به اکثریت اخلاقی (Moral Majority) در آمریکا در برابر مسئله سقط جنین به عنوان شاهد مثال نقل می‌گردد. (۸)

با عطف نظر به پیش‌فرض‌ها و استدلال‌های پیشین و با در نظر داشتن واقعیت‌های دنیای معاصر که حاکی از احیای دوباره دین و پویایی آن در جوامع کثرت‌گرای مدرن است، به نظر می‌رسد که فرضیه‌های زوال یا افول دین و همچنین شخصی‌شدن آن با چالش‌های جدی روبه‌رو شده و قابل دفاع نیستند. اما مدعیات اساسی مادر اینجا مغایرتی با نظریه تفکیک ندارد، بلکه اصولاً مؤید آن است. نظریه‌های جامعه‌شناختی اسمیت و کازاتو ایجاب نمی‌کنند که نظام‌های لیبرال دموکراسی، مشروعیتشان را ضرورتاً باید از دین اخذ کنند. از سوی دیگر، آنها بر این باور نیستند که فعالیت و مشارکت سیاسی دینداران - مطابق با باورهای دینی‌شان - تهدیدی علیه کثرت‌گرایی و آزادی‌های دینی است.

انتقاداتی که در اینجا بر نظریه سکولاریزیشن ایراد شد ناظر بر فرضیه‌های زوال و شخصی‌شدن دین بود. چنانکه پیشتر ذکر شد بر وفق نظریه تفکیک، مشارکت و فعالیت سیاسی شهروندان

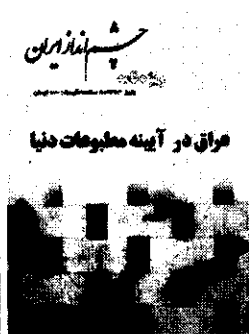
ویژه‌نامه

شبه قابل کشف (۳)

منتشر شد.

برای تهیه، با دفتر
نشریه تماس بگیرید:

۶۶۹۳۶۵۷۵



شماره ۱۳۸۹

مراق در آینه مطبوعات دنیا